بازی بزرگ
لحظه به لحظه
تا فردای کودتا

فصل سوم

تکلیف طرح کمیسیون هشت نفری یعنی تکلیف مناسبات دربار و دولت معلق مانده بود. لازم بود امر مبارزه از صحنه مجلس بیرون کشیده شود و با کمک مردم برای عقب راندن دربار اقدامی به عمل آید. در این باره حزب توده ایران پیش قدم شد و طی اعلامیه ای که از سوی "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" منتشر شده بود از همه احزاب و سازمان ها خواست که در یک اجتماع بزرگ شرکت کنند. عین دعوت نامه را از نظر اهمیتی که در روشن کردن مناسبات سیاسی آن روز دارد در زیر می آوریم:

دعوت عام
از تمام مردم ضداستعمار تهران

جمعیت ملی مبارزه با استعمار از کلیه احزاب، دسته ها، سازمان ها و مردم ضد استعمار تهران از کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه وران، کسبه و سرمایه داران ملی دعوت می نماید که روز سه شنبه ۲۵ فروردین ماه ساعت ۱۱ صبح در میدان بهارستان برای تحقق شعارهای زیر اجتماع کنند:

۱- خاتمه دادن به مداخلات شاه و دربار در امور کشوری و لشکری و از بین بردن امکان این مداخلات برای همیشه.
۲- خاتمه دادن به مداخلات استقلال شکنانه امپریالیست های انگلیسی و آمریکایی و اخراج جاسوسان و برچیدن موسسات جاسوسی آن ها در سراسر کشور.
۳- محاکمه و مجازات مزدوران انگلیسی و آمریکایی که هر روز توطئه جدید علیه حاکمیت ملی ما ترتیب می دهند.
۴- تامین امکان فعالیت ضد استعماری برای مردم ضد استعمار ایران.

جمعیت ملی مبارزه با استعمار [1]

در این دعوتنامه چنان که می بینید هیچ چیز خلاف مصالح ملی و یا کلمه ای تند و خواستی بلند پروازانه وجود ندارد. این خواست ها حداقل آن چیزی است که در آن زمان انقلاب ایران بدان احتیاج داشت. به علاوه دعوت مردم به تظاهرات خیابانی نیز در آن زمان واقعا" ضروری بود. اما هم دشمنان آشکار نهضت ملی ایران و هم متاسفانه محافل هوادار مصدق با شدت علیه این دعوت برخاستند.

آیت الله کاشانی طی نامه ای از مصدق خواست:

"لازم است دستور فرمایید از تظاهرات و تعرض به آقایان نمایندگان محترم جلوگیری شود تا مسئولیتی متوجه هیات دولت نباشد." [2]

حجت الاسلام شمس قنات آباد در مجلس به شدت به حزب توده ایران و مصدق تاخت:

---

[1] بانگ مردم به جاي بسوي آينده، دوشنبه ۲۴ فروردين ماه ۱۳۳۱
[2] روزنامه كيهان، ۲۵ فروردين ماه ۱۳۳۱

"این دولت توده ای ملی مصدق مورد حمایت توده ای هاست... آقا این ها می خواهند دین و فضیلت {!!} را از میان ببرند. این ها به وکلا و مقدسات ملی ما فحش می دهند... سازشی شده است برای از بین بردن هستی و استقلال وطن ... " [۳]

در برابر این فشار مصدق عقب نشست. تظاهرات خیابانی را که به سود خود او بود قدغن کرد. تانک ها و زره پوش های شاه و عده ای سرباز با تجهیزات کامل در نقاط مختلف شهر گماشته شدند، فراکسیون نهضت ملی اعلامیه داد و مردم را از شرکت در میتینگ منع کرد. روزنامه های طرفدار دولت اعلام کردند که "ملیون" در تظاهرات شرکت ندارند.

با وجود همه این ها تظاهرات مردم انجام گرفت. منتها برای جلوگیری از درگیری و ایجاد تشنج به برگزاری میتینگ های موضعی و پخش اعلامیه اکتفا گردید.

دو روز بعد، آن گروه از سازمان های وابسته به جبهه ملی که پیشنهاد تظاهرات را از طرف حزب توده ایران رد کرده بودند خودشان همان پیشنهاد را مطرح نموده اعلام تظاهرات خیابانی به پشتیبانی از دولت مصدق دادند. با این تفاوت که به جای کمک به وحدت در جهت تفرقه کوشیدند.

حزب توده ایران با وجود تمام این احوال، برای تحکیم وحدت جنبش اعلام کرد که حاضر است در تظاهرات شرکت کند و از همه اعضا و هواداران خود دعوت کرد که به تظاهرات بپیوندند. بنابراین اگر وحدت صفوف جنبش حفظ می شد این تظاهرات می توانست به یک ابراز رای وسیع توده مردم بدل شود و شاه را به عقب براند. اما سازمان های مزبور تصریح کردند که از حضور "عناصر چپ" جلوگیری خواهند کرد. به جای این که کارگران را دعوت به تظاهر کنند، به جلو کارخانه ها نیروی "انتظامی" فرستادند تا کارگران بیرون نیایند.

هرجا هم که هواداران حزب توده ایران می کوشیدند در تظاهرات شرکت کنند با هجوم مدعیان هواداری از مصدق روبه رو می شدند.

"روزنامه کیهان" روش این سازمان ها را به شرح زیر نوشته است:

"رهبری تظاهرات امروز با حزب ایران و پان ایرانیست ها بود... عناصر چپ به طرف میدان بهارستان حرکت کردند... در این موقع جمعیتی با چوب به طرف آن ها حمله کردند. نزدیک بود زد و خورد شود. اما توده ای ها جا خالی کردند.

حزب ایرانی ها و پان ایرانیست ها امروز چوب های مخصوص به دست داشتند که نوک آن ها آهنی بود.

علاوه بر این درخت های خیابان شاه آباد و میدان بهارستان را شکسته شاخه های آن را به دست گرفته آماده بودند اگر توده ای ها به جمعیت آن ها نزدیک شوند مورد حمله قرار دهند." [٤]

به این ترتیب درست در زمانی که وحدت صفوف جنبش بیش از هر وقت دیگری لازم بود کسانی با چوب نوک آهنی و ظاهرا" زیر شعار هواداری از مصدق به جنگ کارگران و زحمتکشان می رفتند و خطر اصلی را "خطر کمونیسم" می دانستند. همین ها بودند که در لحظه حساس به اردوی دشمن پیوستند (چه قدر با اوضاع امروز شباهت دارد؟).

در این موقع جنبش انقلابی ایران در لحظه قاطع تصمیم قرار گرفته بود. یا می بایست همه نیروهای جنبش و به ویژه نیروهای مصدقی و توده ای متحد شوند، دست دربار و عوامل امپریالیسم را قطع کرده به خرابکاری جاسوسان آمریکایی و انگلیسی پایان دهند و یا دشمنان نهضت پیروز می شدند. راه میانه ای وجود نداشت.

ضرورت اتخاذ تصمیم قاطع در صف سازمان های مدعی هواداری از مصدق تزلزل شدیدتری ایجاد کرد. بخش بزرگی از این سازمان ها چنان که در صفحات پیش گفتیم از مدت

---

[3] ازمذاکرات مجلس، همان جا

[4] . روزنامه کیهان، ۲۷ فروردین ماه ۱۳۳۲

ها پیش آشکارا به صف ارتجاع و امپریالیسم پیوسته بودند و آن بخش کوچکی هم که هنوز باقی بودند نمی توانستند و نمی خواستند به پرسش روشنی که تاریخ در برابرشان گذاشته بود پاسخ صریح و روشن بدهند: با دربار و امپریالیسم اند یا با مردم؟

در این زمان بود که رهبری حزب "نیروی سوم" هم سرانجام سنگ "سوم" بودن را از پایش گشود و در خفا با شاه و محافل آمریکایی تماس گرفت.

اعتراف های خلیل ملکی از آن جا که وضع سیاسی آن روزها را به خوبی روشن می کند و نشان می دهد که میان انقلاب و ضد انقلاب راه سومی نیست، بسیار جالب است. ما در زیر عین این اعتراف ها را می آوریم:

"در هفته های قبل از ۲۵ مرداد دو نفر از اعضای هیات اجرائیه حزب نیروی سوم مبارزه ما را در حدود قانون اساسی و تا حدی که دربار را در حدود گزارش هیات ۸ نفری محدود کند غیرکافی دانسته و می گفتند که دولت ملی باید شاه و دربار را از میان بردارد. البته بنا به ادعای آنان دولت مجبور خواهد شد این کار را بکند و تغییر رژیم دهد.

برای هیات اجراییه این حرف قابل قبول نبود. آن دو نفر می گفتند بی شک کار به این جا خواهد کشید و حزب ابتکار این کار را در دست خواهد گرفت و خوب است خود ما زودتر از حزب توده شروع کنیم و ابتکار را ما در دست بگیریم. ولی هیات اجراییه طبق رسم همیشگی خود معتقد بود که ابتکار خرابکارانه را ما نباید از دست حزب توده بگیریم {!!} چون نمی توان باور کرد که دولت نهضت ملی در صدد تغییر رژیم باشد نباید ابتکار خرابکاری را بگیریم." [5]

در ماه های تیر و مرداد ۱۳۳۲ در تحلیل اوضاع و احوال سیاسی در هیات اجرائیه اختلاف نظری وجود داشت... عنصر منحصر به فرد خیانت کار هیات اجراییه عقیده داشت که دکتر مصدق بالاخره مجبور است تغییر رژیم بدهد و شاه را محاکمه و مجازات نماید. اکثریت هیات اجرائیه معتقد بودند که با جلب نظر آمریکا از لحاظ سیاست خارجی باید بر مشکلات غلبه شود. و احتیاجی به تغییر رژیم پیدا نشود." [6]

این جانب برای اولین بار به حضور شاهنشاه شرفیاب شدم. اعلیحضرت همایونی بدوا" از مبارزات موثر و میهن پرستانه ما در نهضت ملی ایران و همچنین از مبارزه ما علیه کسانی که از بیگانه الهام می گیرند {!!} {درجه وقاحت را ببینید!!} فصلی بیان فرموده و از حزب ما که به نام نیروی سوم می نامیدند قدردانی فرمودند...

قرار بر این بود که برای این که بهانه ای به دست توده ای ها نیفتد ملاقات علنی نشود... این جانب در صدد بودم تا حدودی که امکان دارم از شکاف بین دربار و دکتر مصدق جلوگیری کنم و وحدت جبهه داخلی نهضت ملی را در برابر بیگانگان {!!} حفظ کنم زیرا اعلیحضرت همایونی به خصوص در آن اواخر نسبت به نهضت ملی خیلی خوشبین بوده و آقای دکتر مصدق و نهضت را تایید می فرمودند {!!}." [7]

از این اعتراف روشن خیلی چیزها می توان دریافت. اما قصد ما فقط یادآوری این نکته است که در آن زمان واقعا" لحظه تصمیم بود. **دو راه** بیشتر وجود نداشت: اتحاد با حزب توده ایران، سرنگونی شاه، طرد امپریالیسم و نجات کشور و یا اتحاد با عمال ارتجاع و امپریالیسم و جلب نظر!! آمریکا، سرنگونی مصدق و اسیر کردن کشور.

---

[5] دفاع خليل ملكي در دادگاه، روزنامه كيهان ۱۷ اسفند ماه ۱۳۴۴

[6] دفاع خليل ملكي در دادگاه، روزنامه كيهان ۱۸ اسفند ماه ۱۳۴۴

دفاع خليل ملكي در دادگاه، روزنامه كيهان ۱۹ اسفند ماه ۱۳۴۴.{خليل ملكي در جاي ديگري از سخنان خود ادعا مي كند كه آن دو نفر هم كه موافق تغيير رژيم بوده و شعارجمهوري مي دادند در واقع توده اي بودند و نه نيروي سومي. آن ها گويا مخفيانه از طرف حزب توده ايران ماموريت يافته در صفوف نيروي سوم رخنه كرده بودند!! – و گرنه نيروي سومي كه تغيير رژيم نمي خواهد – ملكي توضيح داد كه خود سرلشكر مزيني رئيس شهرباني سند محرمانه رخنه توده اي ها در نيروي سوم را به او نشان داده وگفته بود سند محرمانه است ولي چون "مصلحت شما ومصلحت كشور در اغلب موارد يكي است" به شما نشان مي دهم}.

این مطلب در همه جا مورد بحث بود. تا جایی که در هیات اجراییه حزب "نیروی سوم" دیگر نمی شد ادای خط وسط درآورد. می بایست: شاه یا مردم را انتخاب کرد. امثال خلیل ملکی (آخرین کسانی) از وابستگان به جبهه ملی بودند که از آستانه دربار گذشتند و با شاه علیه مردم پیمان بستند.

سیر حوادث به طور بی امان نیروهای سیاسی را به اتخاذ تصمیم قاطع و یک طرفه شدن وادار می کرد. امپریالیسم آمریکا تصمیم خود را گرفته و جایی برای چانه زدن باقی نگذاشته بود. سیاست "مصدق را آسوده نگذاریم" با شدت تمام و با وحشی گری باور نکردنی اجرا می شد.

شب اول اردیبهشت ماه سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور ربوده شد. شش روز بعد جنازه او، که به طرز فجیعی به قتل رسیده بود، در کوه های اطراف قزوین کشف شد. نخستین تحقیقات نشان داد که در این جنایت هم همان کسانی شرکت دارند که در جنایت ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰، توطئه سی ام تیر ۱۳۳۱، کودتای شهریور و مهر ۱۳۳۱، جنایت ۱۴ آذر ۱۳۳۱، شورش ابوالقاسم بختیاری در زمستان ۱۳۳۱ و بهار ۱۳۳۲ و توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱.

از میان همه جنایت کاران، اسامی مظفر بقایی، سرلشکر زاهدی و پسرش اردشیر زاهدی اعلام شد. در رابطه اردشیر زاهدی با اصل چهارترومن نیز کم ترین تردیدی وجود نداشت. اردشیر زاهدی معاون اداره اصل چهار ترومن و رابط "سیا" با گروهی از کودتاچیان بود.

سرلشکر زاهدی با حمایت وکلای خیانت کار مجلس، در آنجا متحصن شد و مورد پذیرایی بسیار گرم نایب رئیس مجلس محمد ذوالفقاری (از شرکت کنندگان فعال توطئه تیر ماه قوام السلطنه) و رئیس مجلس کاشانی قرار گرفت. عکس ملاقات های آنان در روزنامه ها چاپ شد تا تردیدی در وجود پیوند میان آن ها و حمایت آشکار دربار از جنایت کاران باقی نماند.

محافل امپریالیستی آمریکا می کوشیدند تا چهره خشن خود را هر چه صریح تر نشان دهند. در سفری که دالس اواخر اردیبهشت و اوایل خرداد به کشورهای خاورمیانه کرد عمدا" از سفر به ایران خودداری نمود. روزنامه های آمریکایی ابتدا اعلام کردند که چون اوضاع ایران بسیارمغشوش است و :

"بیم خطر جانی برای دالس می رود، او طبق توصیه مقامات امنیتی آمریکا از مسافرت به ایران خودداری خواهد کرد." [۸]

اما بعد گفتند که دالس از "روش دولت ایران"، از "گسترش فعالیت کمونیست ها"، از "مضروب ساختن آمریکاییان در ایران" و نظایر آن ناراضی است. در واقع دالس می خواست به سیاست بازان تهران بفهماند که فقط با جانشین مصدق سخن خواهد گفت.

به جای این که دالس به ایران بیاید هندرسن سفیر آمریکا در تهران و وارن رئیس اداره اصل چهار ترومن در ایران به دیدار او رفتند و چند روزی در کراچی و آنکارا مشورت کردند. هندرسن پس از بازگشت به ایران به دیدار شاه رفت (نهم خرداد ماه ۱۳۳۲) و یک ساعت و نیم با او به گفتگو نشست و پس از چندی ایران را ترک گفت. به طوری که بعدها روشن شد در این فاصله جاسوسان آمریکایی و انگلیسی مقدمات کودتا را با حرارت و دقت تمام فراهم می کردند. علاوه بر صدها مامور رسمی آمریکایی که در ارتش و ژاندارمری و اصل چهار و سفارت آمریکا مشغول فعالیت بودند تنی چند مامور ویژه "سیا" به ایران آمدند و نظارت بر اجرای کودتا را به عهده گرفتند.

در خرداد ماه جبهه متحد ضد خلق به طور کامل و با تمام حدود و ثغور تشکیل شده بود. طیف بسیار وسیعی از مرتجع ترین نیروهای جامعه تا عناصر میانه ای که تا دیروز ژست

---

[8] . مجله تایم، نقل از روزنامه کیهان، ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲

"مستقل" و "مترقی" می گرفتند به وجود آمده بود. تناقض هایی که توطئه تیرماه سال قبل را به شکست کشانید دیگر وجود نداشت. لیدر بلامنازع کودتا سرلشکر زاهدی انتخاب شده و همه با او بیعت کرده بودند. این فکر که باید از ملی شدن نفت دست کشید و منابع نفتی را به آمریکا و انگلیس واگذار کرد از طرف بیش از ۹۰% کسانی که دو سال پیش خود را قهرمان ملی شدن نفت معرفی می کردند (ولی همان وقت هوادار قرارداد دنیاپسندانه بودند) رسما" پذیرفته شده بود. بزرگ ترین ملاکین و بزرگ ترین سرمایه داران و نمایندگان آن ها از میان رهبران سیاسی و روحانی به دور قطب دربار - زاهدی (در واقع سفارت آمریکا و اداره اصل چهار) گرد آمده بودند. مکانیسم کودتا هم که بارها به کار افتاده و تکمیل شده بود در دسترس قرار داشت: علاوه بر واحدهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی که عملا" در دست افسران مرتجع سلطنت طلب و مستشاران آمریکایی بودند، سازمان های گوناگونی چون باشگاه افسران بازنشسته، اتحادیه کشاورزان، باشگاه ورزشی تاج و چندین زورخانه، گروه هایی چون "آریا" و "آوارگان" و غیره... عده قابل ملاحظه ای از اوباش و روسپیان را دور خود گرد می آوردند. این مکانیسم طی دو سال: از ۲۳ تیر ۱۳۳۰ تا ۹ اسفند ۱۳۳۱ چندین بار به کار افتاده و کارآمد بودن آن آزمایش شده بود. سر دسته هایی که در چندین "عملیات" شرکت کرده و کارآزموده بودند آزادانه در شهر می گشتند و ارتباطات میان آنان دقیقا" برقرار بود.

اما جبهه متحد خلق وجود نداشت. مصدق و اطرافیانش اسیر تعهداتی بودند که خود برای خویش به وجود آوردند: وفاداری نسبت به سلطنت، اتحاد با آمریکا و امتناع مطلق از همکاری با حزب توده ایران. محافل امپریالیستی و ارتجاعی که خود متحد و متشکل شده بودند، از این نقطه ضعف مصدق و هوادارانش حداکثر استفاده را می کردند و با تهدید و شانتاژ مانع از اتحاد نیروهای خلق می شدند. آنان هر روز مصدق و هوادارانش را "متهم" می کردند که خواستار تغییر رژیم و خواستار اتحاد با توده ای ها هستند. و هواداران مصدق نیز به جای این که به واقعیت زندگی تن در داده و با سربلندی و افتخار صف خود را روشن کنند و صریحا" اعلام نمایند که برای دفاع از منافع ملی ایران راهی جز تغییر رژیم و اتحاد همه نیروهای خلق از جمله حزب توده ایران - وجود ندارد، تسلیم شانتاژ می شدند و با هزار دلیل و برهان می کوشیدند ثابت کنند که به مقام منیع سلطنت و "حافظ استقلال میهن"، به "سوگند وفاداری که به قانون اساسی و شاه" خورده اند و به تعهداتی که برای مقابله با "خطر کمونیسم" دارند، همچنان وفا دارند.

یادآوری حادثه ای که اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ ساخته شد و انعکاس این حادثه در جو سیاسی آن روز می تواند به درک محیط آن روز کمک کند. در روزهای داغ اردیبهشت ماه، زمانی که قتل افشار طوس و توطئه های پشت سر آن تمام افکار را به خود جلب می کرد "روزنامه کیهان" خبری درج کرد حاکی از این که بازپرس شعبه ۱۲ دادسرای تهران قرار منع تعقیب سران حزب توده ایران را صادر کرده است.

اولا، اصل این خبر مربوط به ماه ها پیش از آن بود و مسلما" روی حساب سیاسی معینی در چنان روزهایی به صفحه اول روزنامه ها آمد.

ثانیا، تصمیم بازپرس کاملا جنبه قضایی داشت یعنی بازپرس گفته بود که قانونی برای غیرقانونی کردن حزب توده ایران تصویب نشده است. قانون ۱۳۱۰ هم نمی تواند شامل این حزب باشد که ده سال پس از تصویب این قانون تشکیل شده و به رسمیت شناخته شده، وکیل و وزیر داشته است. به هر صورت این رای بازپرس دادسرا هم مانند سایر آرای قضایی می بایست در مراجع قضایی مراحل خود را طی کند.

اما انتشار این خبر یک باره محیط سیاسی کشور را برهم زد. قتل افشار طوس به صف دوم رفت. مناسبات خارجی ایران دچار تزلزل شد. مطبوعات آمریکا و انگلیس و وابستگان ایرانی آن ها چنان قشقرقی به پا کردند که آن سرش ناپیدا بود. مقامات رسمی دولت مصدق و

سازمان های مدعی هواداری از مصدق هم به جای این که از دستگاه قضایی کشور دفاع کنند به دست و پا افتادند: سفیر ایران در آمریکا مصاحبه کرد و از "سوء تفاهم" تقریبا" معذرت خواست، سخنگوی دولت در این باره توضیح رسمی داد و گفت:

"جریانات قضایی هرچه باشد در سیاست صریح دولت که تاکنون مورد اجرا بوده به هیچ وجه تاثیری ندارد." [۹]

(به عبارت دیگر دولت اعتباری برای قوه قضایی قائل نیست و به حزب توده ایران علیرغم قانون هم شده اجازه فعالیت نخواهد داد). بحث به مجلس و هیات وزیران کشید، دولت برخلاف نص صریح قانون اساسی دو قاضی دادگستری را که آن رای را داده بودند از کار برکنار کرد. روشنفکران حقوق بشری هم که از صبح تا شب از فقدان آزادی در جامعه کمونیستی داستان می بافند، صاف و ساده با اخراج قضات موافقت کردند و از "دوستان" آمریکایی معذرت خواستند که تصادفا" چنین اتفاقی در ایران رخ داده است...

این وضع امپریالیسم را جری می کرد و به ستون پنجم امپریالیسم امکان می داد که اقدامات خرابکارانه خود را زیر نام هواداران مصدق پنهان کند چرا که در این گونه مسایل تفاوتی در شعارهای آنان نبود. "زنده باد شاهنشاه"، "مرده باد حزب توده ایران" را هم عوامل امپریالیسم می گفتند و هم گروه قابل ملاحظه ای از مدعیان هواداری از مصدق، به ملاقات شاه و زاهدی هم عمال امپریالیسم می رفتند و هم کسانی چون خلیل ملکی.

با همه این احوال صف ها خواه ناخواه جدا می شد. واقعیت قوی تر از آن است که ساخته های ذهنی مدت طولانی جلو پیشرفت آن را بگیرد. حکومت مصدق روز به روز برای آمریکا و عمالش تحمل ناپذیرتر می شد تا جایی که در خرداد ماه، هندرسن سفیر کودتا ساز آمریکا ایران را به علامت قهر ترک گفت و در عوض مقامات سیاسی شوروی اعلام کردند که سفیر تازه ای به ایران خواهند فرستاد که بهتر بتواند منویات دوستانه آن دولت را نسبت به ایران اجرا کند. روزنامه های تهران از علاقه اتحاد شوروی برای کمک به ایران "پیشنهادهای شوروی برای بهبود وضع اقتصادی ایران"، [۱۰] "امضای پروتکل جدید بازرگانی ایران و شوروی" [۱۱]، "حل مسایل مالی و ارضی بین دو دولت "[۱۲] مطالب زیادی می نوشتند. خبر می رسید که اتحاد شوروی برای شکستن سد فروش نفت ملی ایران پیشنهاد خرید بنزین هواپیما به ایران داده است، که مساله حمل آن را نیز می توان فورا" حل کرد زیرا این بنزین توسط هواپیما و یا راه آهن و کامیون نیز قابل حمل است. در خرداد ماه دادگاه توکیو نیز به سود ایران رای داد و از نظر قضایی راه برای فروش نفت ملی ایران در ژاپن باز شد.

در جبهه داخلی مصدق موفق شد که چندین ضربه جدید به محافل درباری و ضد ملی وارد کند: املاک پهلوی، که بخشی از درآمد آن صرف هزینه خرابکاری می شد، از شاه پس گرفته شد، بودجه دولتی که متعادل و امیدوار کننده بود به تصویب رسید. این فکر که مجلس اگر به کارشکنی خود ادامه دهد ممکن است تعطیل گردد به روزنامه ها راه یافت.

در ۲۹ خرداد ماه و سی ام تیر ۱۳۳۲ دو تظاهرات وسیع ملی به وقوع پیوست که در تصمیم محافل متزلزل پیرامون مصدق اثر گذاشت. تظاهرات ۲۹ خرداد ماه به مناسب خلع ید از شرکت سابق بود. توده وسیع مردم زحمتکش که زیر شعارهای جمعیت ملی مبارزه با استعمار (حزب توده ایران) حرکت می کردند، در خیابان شاه آباد جمع شدند.

"عده ای از پان ایرانیست ها و اعضای حزب نیروی سوم جلو آن ها را گرفتند. خطر زد و خورد به وجود آمد. مامورین انتظامی مراقب بودند." [۱۳]

---

[9] . روزنامه کیهان، ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲
[10] روزنامه کیهان، ۱۶ خرداد ماه ۱۳۳۲
[11] روزنامه کیهان، ۲۰ خرداد ماه ۱۳۳۲
[12] همان جا
[13] روزنامه کیهان، ۳۱ خردادماه ۱۳۳۲

در این روز مبارزین توده ای برای جلوگیری از تصادم، قطع نامه خود را در خیابان شاه آباد (جمهوری اسلامی) خوانده و از همان جا پراکنده شدند. تردیدی نبود خرابکارانی که مانع از به هم پیوستن همه نیروی خلق می شدند با محافل امپریالیستی در ارتباطند. نمی بایست به آنان امکان خرابکاری داد.

جدا بودن صفوف هواداران حزب توده ایران که در خیابان های شاه آباد (جمهوری اسلامی) و سعدی بودند و سازمان های هوادار مصدق که در میدان بهارستان جمع آمدند، زمینه ای برای ارزیابی نیروها به دست می داد. می شد با چشم دید که نیروهای طرفدار حزب توده ایران به مراتب بیشترند.

این ارزیابی بخصوص در سی ام تیر برجسته تر شد. در این روز که به یاد شهدای سی ام تیر سال پیش تظاهراتی صورت گرفت پان ایرانیست ها و نیروی سومی ها (که اینک اسناد ارتباط آنان با دربار افشا شده) به بهانه حفظ "استقلال" جنبش ملی و با تهدید به خونریزی از برگزاری تظاهرات مشترک جلوگیری کردند. اجبارا" تظاهرات جداگانه ای انجام شد: صبح حزب ایران، نیروی سوم و پان ایرانیست ها، عصر جمعیت ملی مبارزه با استعمار (حزب توده ایران). تظاهرات عصر با جمعیت به مراتب انبوه تر، پرشورتر و باشکوه تر برگزار شد. رفیقان نیمه راه جنبش ملی، کسانی که از قدرت خلق می ترسند و از این ترس هر لحظه آماده سازش با ارتجاع و امپریالیسم اند، از تظاهرات سی ام تیر به وحشت افتادند. دکتر غلامحسین صدیقی نایب نخست وزیر و وزیر کشور مصدق پس از انقلاب ۵۷ در یک مصاحبه مطبوعاتی مطالب زیر را از آن روزها به یاد آورده است:

"به نظر من خمیر مایه حرکت ۲۸ مرداد {هنوز هم می گویند حرکت! و نه کودتای خائنانه!!} در سی تیر ۳۲ آماده شده بود. زیرا همه مردم از کلیه طبقات، طرفدار دکتر مصدق بودند و از جان و دل او را می ستودند ولی خلیل ملکی و عده ای دیگر اصرار کردند که عناصر وابسته به حزب توده در یک تظاهر جداگانه شرکت کنند و ملیون در یک زمان دیگر.

در نتیجه یک و نیم روز چپ ها با نظم و ترتیب خاص و قدرت تشکیلاتی فراوان و یک نیم روز عناصر ملی با ضعف تشکیلاتی دست به تظاهر زدند.

این تقسیم قوا نشانه ای به وجود آورد که دولت های غربی اولا، در ارزیابی قدرت دکتر محمد مصدق به تضعیف پایگاه دولت معتقد شوند، زیرا تظاهرات توده ای ها در آن روز ظاهرا" چند برابر طرفداران نهضت ملی بود.

به این ترتیب دولت انگلیس توانست نظر موافق دولت آمریکا را برای آغاز یک حرکت ضد ملی در ایران آماده سازد...

به نظر من پیام آیزنهاور که با آن بشدت دولت آقای مصدق را مورد تهدید قرارداده بود متاثر از برداشت رئیس جمهوری جدید آمریکا از نمایشات سی ام تیر در میدان بهارستان بود." [۱۴]

البته برکسی پوشیده نیست که امپریالیسم آمریکا از تظاهرات سی ام تیر و قدرت توده ای ها به اندیشه کودتا نیفتاد. از ماه های پیش نقشه کودتا می کشید. امپریالیسم آمریکا دشمن ملی شدن نفت و استقلال ایران بود و مصدق را به جرم سیاست مستقل و ملی اش سرنگون کرد.

آیزنهاور همان وقت این مطلب را با صراحتی وقیحانه بیان کرد و گفت:

"منابع خام آسیا، از جمله منابع هندوچین، اندونزی، بیرمانی و غیره برای حفظ امنیت دنیای آزاد کمال ضرورت را دارد...

ایران از این لحاظ با سایر کشورهای آسیا در یک ردیف و دارای همان وضعیت می باشد. اگر جبهه دموکراسی کشورهای آسیا و منابع مواد خام کشورهایی نظیر هندوچین

---

[14] روزنامه دنیا، ۲۰ شهریور ماه ۱۳۵۸، مصاحبه با دکتر غلامحسن صدیق. (هنوز هم تقصیر از انگلیس ها است که آمریکا را موافق نظر خود کرده اند!!).

را از دست بدهد چطور ممکن است سرزمین پر ثروت اندونزی و مواد خام هنگفت آن کشور را که برای دنیای آزاد کمال اهمیت را دارد نگاه داری نماید؟" [۱۵]

از سخنان آیزنهاور سخنگوی گستاخ انحصارات امپریالیستی آمریکا روشن است که کلمات "کمونیسم"، "دموکراسی"، "جهان آزاد" و نظایر این ها روپوشی است برای پنهان کردن سیاست جنایت بار امپریالیسم که هدفش غارت منابع ثروت کشورهای دیگر و اسیر کردن آن هاست. کرمیت روزولت "فرمانده عملیات" کودتا، دو روز پیش از سی ام تیر (در ۲۸ تیرماه) از مرز عراق گذشته و وارد ایران صحنه عملیات شده بود.

کودتا نتیجه چشم گیر بودن فعالیت توده ای ها نبود، بلکه جدا کردن توده ای ها از مصدقی ها و اصرار و تاکید بر روی قدرت توده ای ها و ترساندن مردم از آن، جزیی از نقشه "آژاکس" (نام رمز کودتای ضد مصدقی) بود که به دست مدعیان دروغین ملی گرایی و "راه سوم" عملی می شد.

کرمیت روزولت تصریح می کند که پایه طرح "آژاکس" بر این نکته استوار بود که توده ای ها را جدا کنند و مردم را از قدرت آن ها بترسانند.

روزولت می نویسد:

"در پایان، ملاقاتی هم در بیروت با کویه و هرمن داشتم. هرمن خیلی مطمئن بود... می گفت قدرت به واقع دست حزب توده است و روس ها، باید ارتش این دست را ببیند." [۱۶]

چوب و چماق برداشتن و به نام "نیروی سوم" صف واحد مردم را شکستن برای اجرای این نقشه و نشان دادن این دست!! بود. کسانی که حزب توده ایران را به میدان راه نمی دادند و صف آن را جدا می کردند مجری طرح "آژاکس" بودند.

ظاهرا" در تیر ماه حساب کودتاچیان هنوز این بود که با کمک شاه و مجلس به سقوط حکومت مصدق شکل ظاهرا قانونی بدهند و مثلا بنام این که مجلس رای عدم اعتماد به دولت داده، مصدق را به طور "قانونی" از نخست وزیری بردارند. به علاوه مجلس مدت ها بود که لانه جاسوسان شده بود و همه جنایت کاران توطئه گر از زاهدی گرفته تا بقایی در آن متحصن شده و خود را از مجازات نجات داده بودند و از همان جا به توطئه گری مشغول بودند.

در برابر این وضع مصدق تصمیم به رفراندوم گرفت و طی پیامی خطاب به مردم ایران گفت:

"با وضع کنونی مجلس هفدهم امید هیچ گونه موفقیتی در مبارزه ملت ایران نیست. دولت ناچار است از شما مردم وطن پرست تقاضا کند و عقیده خود را در ابقا یا انحلال مجلس صریحا" اظهار کنید... مجلس در ماه های اخیر به صورت هسته مرکزی و پایگاه اصلی اخلال گران درآمده است." [۱۷]

این تصمیم کاملا" درست و انقلابی بود.

رفراندوم ۱۲ مرداد ماه در تهران و ۱۹ مرداد در شهرستان ها انجام شد. در تهران ۱۶۱ هزار نفر و در شهرستان ها یک میلیون و ۷۴۰ هزار نفر به انحلال مجلس رای دادند. آرای مخالف ناچیز بود. مصدق در دادگاه نظامی برای نشان دادن اهمیت این آرا، کمیت و کیفیت آن را با آرای انتخابات مجلس در دوره های گذشته مقایسه کرد و نشان داد که آرای رفراندوم با وجود این که امکان رای گیری از دهقانان نبود، به مراتب بیشتر از انتخابات دوره های گذشته مجلس و به مراتب آزادتر از آن ها بوده است. و این حقیقت انکارناپذیری است. ولی نباید از نظر دور داشت که در این انتخابات به هر صورت همه صاحبان آرا حتی در شهرها شرکت نکردند. تبلیغات گسترده ضد توده ای و ضد انقلابی و تبلیغات گسترده طرفداران

---

[15] . روزنامه اطلاعات، ۱۵مرداد ماه ۱۳۳۲.

[16] کرمیت روزولت، اثریاد شده ، صفحه ۱۳۴

[17] پیام رادیویی مصدق خطاب به مردم، ۵ مردادماه ۱۳۳۲، روزنامه کیهان همان روز

دربار و همچنین جدا شدن گروهی از رهبران جبهه ملی و مذهبی از جنبش و تحریم رفراندوم از جانب آنان، سبب شد که قشری از مردم سکوت و نظاره را ترجیح دهند. جو غالب در تمام شهرستان ها و حتی در تهران، جو وحشت از فردا بود. مردم می دیدند که دربار و ارتش و پلیس سرجای خود هستند و معلوم نیست که فردا ورق برنگردد و همین "نیروهای انتظامی" که در زمان خود مصدق مردم را بیچاره کرده اند پس از او چه بلاها که بر سر کسانی که رای به رفراندوم داده اند، نیاورند. این وحشت، عدم اعتماد به فردای جنبش، فشار جو ضد توده ای بسیاری از مردم را فلج کرده بود.

در پشت پرده کودتاگران همچنان با خیال راحت سرگرم اجرای نقشه خود بودند. به طوری که روزولت تصریح می کند نقشه آن ها از چهار خط حمله تشکیل می شد:

"روحانی نمایان، ارتشی ها، اوباش، زاهدی ها." [۱۸]

سازمان های جاسوسی آمریکایی و دربار تهران به روحانیون اعتماد زیادی نداشته اند و با آن که سازمان جاسوسی انگلیس نسبت به آن ها نظر مساعدی می داده، چشم "سیا" ظاهرا" از آیت الله کاشانی زیاد آب نمی خورده است. در مورد ارتش خیال روزولت راحت تر بوده زیرا افسران مرتجع هوادار سلطنت مقامات حساس ارتشی را به دست داشتند و از آن مهم تر این که مستشار نظامی آمریکایی به نام پیتراستونمن در موقع عملیات نیز به افسران ایرانی فقط در حدود حداقل ضرور اطلاعات می داد.[۱۹] روزولت به اوباش که دو برادر ایرانی جاسوس آمریکا (برادران رشیدی) می بایست آن ها را تجهیز کنند خیلی امیدوار بود و در تجربه دیده بود که این دو برادر "تیم مجهزی" از اوباش دارند. با پول کم آدم می خرند، نشریه پخش می کنند و غیره.[۲۰] با این حال روزولت با وقاحتی برابر وقاحت تمام اوباش ۲۸ مردادی اضافه می کند: "ما به میهن پرستان نیازمند بودیم نه به مزدوران." [۲۱]

حلقه مرکزی این چهار ستون حمله شخص شاه بود که می بایست به عملیات جاسوسی امپریالیستی ظاهر قانونی و ایرانی بدهد و اوباش و افسران مرتجع و ملاکین غارت گر و... را به هم بپیوندد. از شاه در واقع نامش لازم بود. اما شاه به شدت می ترسید و روحیه بسیار ضعیفی داشت. آماده کردن او به اقدامات قاطع آسان نبود. سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا و انتلیجنس سرویس انگلیس مشترکا" تصمیم گرفتند که با اشرف پهلوی ملاقات کنند و او را پیش شاه بفرستند. ملاقات میان اشرف و گوردون - جاسوس انگلیسی - و همتای آمریکاییش در سویس انجام گرفت. اشرف سوم مرداد وارد تهران شد. بلافاصله به دیدن شاه رفت. اما موفق به تقویت روحی او نشد. روزولت تصمیم گرفت از ژنرال شوارتسکف که برای "جهانگردی" به ایران آمده بود استفاده کند. او پیش شاه رفت. ولی او هم موفق به جلب اطمینان شاه نشد و پس از ملاقات با شاه به روزولت گفت:

"کیم، تو از طریق هیچ رابطی نمی توانی موضوع را با شاه حل کنی. باید خودت او را ببینی..."

روزولت ادامه می دهد:

در واشنگتن ارباب ها از ملاقات ما (یعنی روزولت با شاه) می ترسیدند... اما فقط من و شاه می توانستیم مساله را حل کنیم." [۲۲]

در این وقت روزولت تصمیم به ملاقات با شاه می گیرد و نیمه شب شنبه ۱۰ مرداد ماه به یکشنبه ۱۱ مرداد ماه دزدانه به دیدار شاه می رود. ملاقات را یک جاسوس مشترک آمریکا و انگلیس که در دربار کار می کرده ترتیب می دهد. در این ملاقات روزولت برای جلب

---

[18] .کرمیت روزولت، اثریادشده، صفحه ۱۶۴
[19] همان جا
[20] همان جا
[21] همان جا
[22] همان جا، صفحه ۱۴۹

اعتماد شاه و تاکید این که از جانب آیزنهاور و چرچیل نمایندگی دارد علامات رمزی به شاه می دهد و به او می گوید:
"خود پرزیدنت آیزنهاور عبارات زیر را در یک سخنرانی که به زودی ۲۴ ساعت آینده در سانفرانسیسکو ایراد خواهد کرد، خواهد آورد... از طرف چرچیل هم امشب رادیو بی بی سی تغییری در برنامه همیشگی خود داده و به جای این که بگوید الان نیمه شب است خواهد گفت الان (کمی مکث) درست نیمه شب است." [۲۳]
به این ترتیب روزولت، جاسوس سیا، "فرمانده عملیات آژاکس" به عنوان نماینده چرچیل و آیزنهاور وارد مذاکره با شاه می شود. در این نیمه شب دیگر هرگونه فاصله ای میان ظاهر اطو کشیده مقامات رسمی و دولتی امپریالیستی و جاسوسان حرفه ای از میان برداشته می شود و بی بی سی "بی طرف" علامت رمز سازمان جاسوسی را پخش می کند.
در این ملاقات پیرامون عملکرد هر چهار ستون حمله بحث می شود و چون مجلس در کار نیست، قرار می شود عزل مصدق به استناد فرمان شاه باشد و روزولت فرمان های شاه را خطاب به نخست وزیر و ارتش تهیه کند و بفرستد که شاه امضا کند و سپس به رامسر برود. سایر نقاط کشور بنا به گفته روزولت برای شاه مساعد نبوده است.
در این ملاقات اسم رمز و لقب جاسوسی شاه هم به او ابلاغ می شود. رمز او K.G.Savok و لقبش "پیشاهنگ" است. [۲۴]
روز چهاردهم مرداد آیزنهاور سخنرانی را که قرار بود عبارت رمز خطاب به شاه هم در آن باشد ایراد کرد. در این نطق که برنامه اش قبل از پایان رفراندوم تهیه شده بود آیزنهاور رفراندوم را بهانه کرد و گستاخانه گفت:
"در ضمن اخبار ایران که در جراید صبح چاپ شده است البته خوانده اید که آقای دکتر مصدق بالاخره بر پارلمان فائق آمد و توانست خود را از مخالفت پارلمان خلاص و آسوده سازد. آقای دکتر مصدق البته در این اقدام خود از حزب کمونیست استفاده کرد و کمک گرفت. به طوری که اشاره کردم تهدید کمونیست ها {!!} نسبت به کشورهای آسیا اساسا برای آمریکا شوم و خطرناک است. آمریکا ناچار بایستی این راه را در هر جا باشد مسدود کند و این کار دیر یا زود بایستی انجام گیرد." [۲۵]
روز ۲۰ مرداد ماه که نتایج رفراندوم کل کشور اعلام شد شاه طبق قراری که با روزولت داشت تهران را به سوی رامسر ترک کرد. و از همان وقت اجرای مشخص کودتا آغاز شد.
ابتدا قرار بر این بود که واحدهای گارد سلطنتی با حمله نظامی تهران را فتح کنند. افسران توده ای که در این واحدها بودند خبر تدارک کودتا را دادند و این خبر به اطلاع مصدق رسانیده شد و در مطبوعات حزبی درج گردید.[۲۶] ولی متاسفانه مورد توجه قرار نگرفت.
خائنین و قاتلینی نظیر بقایی که هنوز آزادانه و با گردن شق راه می رفتند و روزنامه منتشر می کردند، طبق نقشه آژاکس مامور بودند شایع کنند که گویا خود حزب توده ایران قصد کودتا دارد:
"توده ای ها قصد کودتا دارند و نظرشان از انتشار خبر کودتای جعلی انحراف افکار عمومی است {!!} اخبار بسیار موثق که به دست ما رسیده حاکی است که حزب توده در نظر دارد دست به یک کودتای کمونیستی بزند." [۲۷]
سرانجام کودتای واقعی اتفاق افتاد. نیمه شب ۲۵ مرداد سرهنگ نصیری فرمانده گارد با تانک و نیروی نظامی به نام این که فرمان عزل مصدق را ابلاغ می کند، به منزل مصدق

---

[23] همان جا، صفه ۱۵۶
[24] همان جا، صفحه ۱۶۳
[25] روزنامه اطلاعات، ۱۵ مردد ماه ۱۳۳۲
[26] شجاعت به جاي بسوي آينده ۱۸ مرداد ماه ۱۳۳۲
[27] شاهد ۲۴ مرداد ماه ۱۳۳۲

یورش برد. ولی ناکام ماند. حزب توده ایران با اطلاعاتی که از قبل به مصدق داده بود و با شرکت فعال افسران توده ای کودتا را شکست.

زحماتی که افسران توده ای در آن شب کشیدند و شگردهایی که برای رساندن خبر به کار بردند نشانه ای است از نفوذ عمیق مشی اتحاد حزب توده ایران در تک تک اعضای آن.

توده ای ها به بهای جان خود می خواستند دولت مصدق را نجات دهند و نجات دادند.

یادآوری کنیم که حزب توده ایران مخفی و تحت پیگرد بود. افسران توده ای به طور مضاعف تحت پیگرد بودند. چند تن از آنان که زمان مصدق دستگیر شدند همان شب ۲۵ مرداد در زندان فلک الافلاک اسیر بودند و پس از ۲۸ مرداد برخی از آنان اعدام شدند. افسران توده ای در شب ۲۵ مرداد می بایست از حکومتی دفاع کنند، به بهای جان، که با حزب آن ها چنین رفتاری دارد. از سوی دیگر کودتاچیان اصلی، کودتا را کاملا پنهانی تدارک می دیدند. افسر آمریکایی فرمانده کودتا، استونمن، اسرار را پیش خود حفظ می کرد. دستورات او تکه تکه و پنهانی بود. رابطه واحدهایی که می بایست در عملیات شرکت کنند از مدتی پیش با خارج قطع می شد. با این حال توده ای ها می بایست خبر را برسانند! چطور؟ سروان فیاضی افسر توده ای می نویسد:

"قبل از ۲۵ مرداد در باغ شاه بودم. اطلاع یافتم که سرهنگ دادستان به فرماندهی پادگان منصوب شده و چند تانک در اختیارش گذارده اند. بلافاصله بخش نامه محرمانه ای رسید که افسران و افراد حق ندارند از سربازخانه خارج شوند. راهی برای تماس نبود. ناچار به چند عضو سازمان جوانان که حوالی در باغ شاه بودند خبر دادم که امشب کودتا می شود...

نصیری دستور حرکت به خانه مصدق را داد. از رفتن و بردن واحد مربوط خودداری کردم. پس از رفتن آن ها به مصدق تلفن زدم." [۲۸]

سرگرد خیرخواه افسرگارد شاهنشاهی و عضو فعال حزب توده ایران می نویسد:

"روزهای قبل از ۲۵ مرداد دستور بود که از سعدآباد خارج نشویم. روز ۲۴ مرداد عدم خروج افسران و سربازان مورد تاکید قرار گرفت. نزدیک غروب نصیری جلو آسایشگاه گارد جاویدان آمد دستور داد که در تمام شب مجهز و آماده انجام ماموریت باشند... به علت عدم امکان خروج از کاخ خبر دادن به سازمان حزب مقدور نبود. رفقایی که با من در ارتباط بوند هیچ کدام تلفن نداشتند.

اجبارا خود را به خطر انداختم و به سرگرد فولادوند که طرفدار مصدق بود و با نزدیکان او ارتباط داشت خبر دادم. او مرفه بود و تلفن داشت. به علاوه به عنوان رئیس ستاد به تلفن دفتر نصیری هم دسترسی داشت... سرانجام به منزل مهندس فریور تلفن کردیم. کسی را خواستیم که با موتور آمد. یادداشتی دادیم برد.

حدود ساعت ۲۱ نصیری آمد. فرمان عزل شاه را خواند و دستور حرکت داد. مرا به ویلایی فرستادند و گفتند کسی خواهد آمد. گمان می کردم زاهدی است و می توانم دستگیرش کنم. اما کودتا شکست خورد و کسی نیامد." [۲۹]

خبرهایی که با چنین زحمتی می رسید، در شرایط دشوار مخفی دست به دست می شد تا به رهبری حزب می رسید. ولی به هر صورت خبر کودتا از طریق سایر افسران به موقع به رهبری حزب هم رسید. رفیق کیانوری به مصدق تلفن کرد و علاوه بر خبر، پیشنهاد مشخص کمک داد. به رئیس ستاد ارتش تلفن کرد و او را از خواب بیدار کرد و به ستاد ارتش فرستاد.

"روز ۱۸ مرداد حزب توده ایران هشدار داده بود که جبهه متحدی از شریرترین دشمنان ملت به وجود آمده و دربار و سفارت آمریکا مرکز توطئه ای است که هدفش برانداختن دولت است.

---

[28] از خاطرات منتشر نشده سروان اسماعیل فیاضی.

[29] از خاطرات منتشر نشده سرگرد خیرخواه

حزب ما در میان نظامیان هوادار رژیم شاه که مامور تدارک کودتا بودند هوادارانی داشت و از طریق آن ها اطلاعاتی به دست می آورد. روز بیست و یکم مرداد ماه به ما اطلاع رسید که مقدمات اجرای کودتا در لشکر گارد و سایر واحدهای مورد اطمینان شاه فراهم شده و در انتظار تعیین ساعت عمل می باشند. این اطلاع را سرهنگ مبشری در ساعت های نزدیک به نیمه شب به منزل من آورد. از همان منزل کوشش کردم با دکتر مصدق تماس بگیرم. برای این که اطمینان او را به درستی مبداء خبر مطمئن سازیم، همسرم مریم که بستگی و آشنایی با دکتر مصدق و خانم دکتر مصدق داشت به اندرون تلفن کرد و خانم را خواست و به وسیله خانم دکترمصدق، دکتر را پای تلفن خواستیم. این راه ارتباط را تا آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد حفظ کردیم.

روز بیست و سوم مرداد باز هم حزب ما در نشریات صبح خود خطر کودتای قریب الوقوع را منتشر ساخت. روز بیست و سوم بعد از ظهر باز هم سرهنگ مبشری به منزل من آمد و خبر آورد که برای شب قرار قطعی حمله گارد گذاشته شده است و ضمنا اسامی برخی افسران بالا رتبه ای را که گرداننده کودتا بودند با خود آورد. در میان این اسامی نام سرتیپ دفتری هم بود که خواهر زاده دکتر مصدق و مورد اطمینان او بود و از طرف او به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شده بود.

من در همان ساعت باز از راه اندرونی با دکتر مصدق ارتباط گرفتم و به او گفتم:

آقای دکتر توطئه کودتا قطعی است. کودتاچیان در کنار شما هم جا گرفته اند. نام کودتاگران چنین است... سرتیپ دفتری که شما به او اعتماد دارید با آنان ارتباط دارد. ما اطمینان داریم که دوستان شما در ارتش که در پست های فرماندهی هستند عرضه و لیاقت هیچ اقدامی را ندارند. ما دوستان بسیار با ارزش و فداکاری در میان افسران داریم که پست های حساس فرماندهی ندارند. ما حاضریم این افراد را به شخص شما معرفی کنیم، از آن ها برای دفاع از خانه خودتان و برای پست های مهم فرماندهی استفاده کنید. تنها از این راه می شود جلو خطر را گرفت.

دکتر مصدق سپاس گزاری کرد ولی گفت:

نگرانی شما بیش از اندازه است. آن ها کاری از پیش نخواهند برد. من به سرتیپ دفتری اعتماد کامل دارم. او به من خیانت نخواهد کرد. اگر باز هم چیزی پیدا کردید از همین راه مرا مطلع سازید.

بر اثر این اطلاع، روز بیست و سوم کودتا عقیم ماند. کودتاچیان نیم ساعت پس از نیمه شب با پرتاب موشک سفید به واحدهای کودتاچی انصراف از کودتا را اطلاع دادند.

برای حزب ما در آن روزها مساله کودتای نظامی شبانه مطرح بود. برای این که غافل گیر نشویم به واحدهای حزبی دستور داده شده بود که در پشت بام خانه هایی که بر سر راه های حرکت واحدهای نظامی به تهران قرار دارند پست های شبانه بگذارند و رفقای حزبی با طشت و شیپور و همه وسایل خبر کردن و بیدار کردن مردم مجهز باشند تا در صورت مشاهده حرکت واحدهای نظامی، مردم را بیدار کنند و خود به خیابان ها بریزند و مردم را به مقابله با کودتا دعوت کنند.

کودتاچیان که فاش شدن توطئه روز ۲۳ مرداد ماه را فهمیده بودند روز ۲۴ مرداد ماه، دو ساعت قبل از عمل به واحدهای خود شروع عملیات را اطلاع دادند. ساعت ۱۰ شب روز ۲۴ مرداد ماه سرهنگ دوم مبشری به منزل من آمد و خبر آورد که همان شب ساعت ۱۲ عملیات شروع خواهد شد. من فورا" از همان راه به دکتر مصدق اطلاع دادم و با عصبانیت به او گفتم که حرف ما را باور نکردید، این هم نتیجه اش. او البته با لحن دوستانه تر سپاس گزاری کرد. من باز هم همه پیشنهادات شب پیش را به او تکرار کردم و از او خواهش کردم موافقت کند ما چند نفر از دوستان خود را برای حفاظت خانه او بفرستیم. او باز هم از

پذیرش این پیشنهاد سرباز زد. من به او پیشنهاد کردم آقای دکتر لازم است فرد مبارزی را به ریاست ستاد ارتش بگمارید. او نپذیرفت.

با کمک سرهنگ مبشری کوشش کردیم سرتیپ ریاحی رئیس ستاد را پیدا کنیم و او را از جریان آگاه سازیم. فکر می کردیم که او در این لحظات حساس در ستاد ارتش است. ولی با تعجب گیج کننده ای معلوم شد که جناب تیمسار در منزل خود در شمیران استراحت می کند. از او خواستیم که بلافاصله به شهر حرکت کند. و همین امر باعث شد که او از خطر بازداشتی که همان شب از طرف کودتاچیان انجام گرفته بود بجهد.

کوتاچیان از ساعت ۱۱ شب دست به کار شدند. دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه، مهندس حق شناس وزیر راه و مهندس غلامحسین زیرک زاده را بازداشت کردند و به سعدآباد بردند. همکاران کودتاچیان همه تلفن های ستاد ارتش را بریده بودند.

ما از طرف دیگر توانستیم به ستوان شجاعیان که خود در میان کودتاچیان بود دستور دهیم که مراجعه کنندگان به خانه دکتر مصدق را که مامور ابلاغ عزل دکتر مصدق از نخست وزیری و بازداشت او بودند بازداشت کند. یک بار دیگر توطئه کودتا تنها به کمک حزب توده ایران عقیم ماند." [۳۰]

افسران محافظ منزل دکتر مصدق نیز در خاطراتی که پس از انقلاب منتشر کرده اند به این حقایق اعتراف کرده و نوشته اند:

"قرار بود، طبق نقشه کودتا، مقارن با حرکت سرهنگ نصیری به طرف منزل مصدق برای ابلاغ فرمان عزل نخست وزیری واحدهایی نیز ... با همان گروهان مستقر در جلو کاخ هر یک برنامه ای اجرا کنند.

واحد تحت فرمانده ستوان شجاعیان که ظاهرا" همدست کودتاچیان و در حقیقت عضو سازمان نظامی حزب توده ایران بود - مامور از بین بردن ما (افراد گارد محافظ خانه مصدق) بود. ولی ستوان شجاعیان به دستور حزبش به جای کشتن ما، نصیری و افرادش را محاصره کرد." [۳۱]

---

[30] . نورالدين كيانوري، حزب توده ايران و دكتر محمدمصدق، انتشارات حزب توده ايران، تهران۱۳۵۹ ص ۳۶

[31] افشاگري سروان داورپناه و سروان فشاركي، روزنامه اطلاعات، ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۸، ص ۴